

Criteria of Civilization

(in Customary and Divine Approaches)

Received: 12/05/2022

Accepted: 12/08/2022

Habibollah Babaei*

(217-252)

Criteria of civilization can be listed and applied in evaluating civilization from two perspectives; the modern western perspective which is inclined towards the secular civilization formed in the West; the divine perspective which is inclined towards the Islamic civilization and its related sources (especially the Holy Quran) in the East. What is mentioned in the present article using inductive method is an instance of the new criteria regarding civilization in today's secular discourse of the West. After reviewing the customary and worldly criteria of the western civilization, some of the civilizational criteria taken from the Quran (ethical criteria of civilization, doctrinal criteria of civilization, and social criteria of civilization) are taken into consideration to clarify that in addition to the modern criteria which are worthy of consideration and of course can be criticized in human experience, different criteria of civilization can be studied and human civilizations can be analyzed and evaluated using a different approach. Emphasis on such religious and Quranic criteria is essential and highly important in formulating a different process of the Islamic civilization and determining its distinctive nature and boundaries from the western civilization.

Keywords: Civilization, Welfare, Comprehensiveness, Controlling Violence, Order and Discipline, Monotheism (Tawhid), Beneficence, and Reformation.

* Associate Professor of Islamic History and Civilization, Research Institute of Islamic Sciences and Culture, Qom, Iran-
habz109@gmail.com.



شاخص‌های تمدن (در دو رویکرد عرفی و قدسی)

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۱۷

حبيب‌الله بابائی*

(۲۱۷-۲۵۲)

چکیده

شاخص‌های تمدن را از دو منظر می‌توان فهرست کرد و در سنجش تمدن‌ها به کار بست: منظر مدرن غربی که بیشتر معطوف به تمدن سکولار شکل گرفته در مغرب‌زمین است؛ منظر قدسی که معطوف به تمدن اسلامی و منابع و مصادر مربوط به آن (به‌ویژه قرآن) در مشرق‌زمین است. آنچه در این نوشته به روش استقرایی بیان خواهد شد، ارائه نمونه‌ای از شاخص‌های جدید درباره تمدن گفتمان سکولار امروز غرب است. پس از مرور شاخص‌های عرفی و دنیوی تمدن غرب، به برخی شاخص‌های تمدنی برآمده از قرآن (همچون شاخص‌های اخلاقی تمدن، شاخص‌های عقیدتی تمدن و شاخص‌های اجتماعی تمدن) نیز توجه خواهد شد تا روشن شود افزون بر شاخص‌های مدرن که هر یک در تجربه انسانی درخور اعتنا و البته نقدشدنی است، می‌توان به شاخص‌های متفاوت تمدنی نیز اندیشید و با رویکردی متفاوت به تحلیل و ارزیابی تمدن‌های بشری پرداخت. تأکید بر چنین شاخص‌های دینی و قرآنی در ترسیم فرایند متفاوت از تمدن اسلامی و تعیین حدود و ماهیت متمایز آن از تمدن غربی بسیار حیاتی و مهم خواهد بود.

واژگان کلیدی: تمدن، گستردگی، آسایش، کنترل خشونت، نظم و انضباط، توحید، نیکی و اصلاح

مقدمه

مراد از شاخص‌ها نه ویژگی‌ها، معیارهایی است که با آن می‌توان تمدن را از غیرتمدن، و فرایند تمدنی را از فرایند غیرتمدنی جدا ساخت. شاخص‌ها را باید به‌گونه‌ای تعریف کرد که قابل احصا، مشاهده و ارزیابی باشند. به بیان دیگر در توضیح و تبیین شاخص‌ها نمی‌توان به نکات کلی بسنده کرد؛ نکات کلی را می‌توان در اوصاف و ویژگی‌های یک تمدن ذکر کرد، ولی در بیان شاخص‌ها نمی‌توان بدان قانع بود. اینکه شکوفایی و حیات و نشاط تمدن باید به‌گونه‌ای و در حدی باشد که بتواند دیدگاه‌های گوناگون را در خود جذب نماید و فهمی همدلانه از نیازهای جمعی به وجود آید (Jacobson, 1952: 19)، از ویژگی‌ها و نه ضرورتاً از شاخص‌های تمدنی است. یک پارچگی و پیوستگی در وضعیت پیچیده تمدن، امری بسیار مهم است و بدون آن نمی‌توان تمدنی را خلق یا تعریف کرد؛ ولی به جهت کلی بودن و احياناً اشتراک آن با دیگر واحدهای اجتماعی مانند فرهنگ، جامعه و دولت، نمی‌توان آن را به‌عنوان شاخص مطرح کرد و میزان و معیاری برای شناخت تمدن از غیرتمدن در نظر گرفت. همچنین اگر تمدن را فرایندی بی‌پایان از رشد و توسعه، یا اینکه تمدن‌ها را همواره آمیخته به بحران و نیازهای کلان بدانیم که موجب ریسک‌پذیری و سازندگی در مقیاس تمدنی می‌شود، (Ibid:22)، به ویژگی‌های یک تمدن مربوط می‌شود، نه شاخص‌های آن. همچنین، اگر تمدن را پدیده‌ای به‌وجودآمده به دست انسان و در میان انسان‌ها بدانیم که در تعامل انسان با انسان ظهور می‌کند، درحقیقت، به یکی از ویژگی‌های تمدن اشاره کرده‌ایم و نه شاخصی از شاخص‌های تمدن.

در نسبت بین شاخص‌ها و ویژگی‌ها، می‌توان همه شاخص‌ها را از جمله ویژگی‌های خاص تمدن تلقی کرد، ولی چنین نیست که هر ویژگی‌ای را بتوان از جمله شاخص‌های یک تمدن به‌شمار آورد. درواقع رابطه منطقی میان ویژگی و شاخص، رابطه عموم خصوص مطلق است که هر شاخصی ویژگی است، ولی هر ویژگی‌ای شاخص نیست. برخی ویژگی‌ها شاخص و برخی ویژگی‌ها غیرشاخص هستند.

درواقع، اینکه معیار و شاخص برآمده از آن در شکل‌بندی تمدن یا تشخیص تمدن از غیرتمدن چیست، منوط به باور و مبنایی است که پژوهشگر در چستی تمدن اتخاذ می‌کند.

اگر کسی تمدن را در نسبت میان انسان و طبیعت ببیند و انسانی را که برخوردار از توانایی لازم در سیطره بر طبیعت است^۱ متمدن بنامد، در بیان شاخص‌ها نیز بدین جهت تمرکز می‌کند و تغییر و تصرف موفق در طبیعت را شاخص شکل‌گیری تمدن یا شناخت تمدن از غیرتمدن قرار می‌دهد. اگر کسی تمدن را در نسبت میان انسان و انسان ببیند و سامان‌یافتگی نظام مناسبات انسانی را تمدن بداند، در تعیین شاخص‌های تمدن نیز به راه دیگری خواهد رفت و روابط انسانی و شاخص‌های بهبود آن را در سطوح کلان، شاخص تمدن معرفی خواهد کرد.

در نظام روابط انسانی هم چنین نیست که همه در آن و درباره ارزش‌های انسانی و اجتماعی اتفاق نظر داشته باشند. آنچه در نظام سرمایه‌داری غربی به‌عنوان ارزش روابط انسانی لحاظ می‌شود با ارزش‌هایی که ممکن است در جامعه شرقی یا جامعه اسلامی منظور و مقصود شود بسیار متفاوت است. مثلاً در روابط انسانی در جامعه مدرن غربی آنچه اهمیت دارد و به لحاظ ریشه‌های تاریخی و فرهنگی در آن جامعه تبدیل به نیاز روزمره شده، آسایش، آزادی و حفظ حقوق فردی است تا بلکه دیگرآزاری در جامعه ایجاد نشود و هر فردی در خواسته‌های دنیوی خود و نیل به آن آزادی و حقوق لازم را داشته باشد. روشن است که در این مبنا، شاخص تمدن نیز مقولاتی همچون آزادی، آسایش و حق زندگی خواهد بود؛ اما در روابط انسانی در جامعه مبتنی بر اسلام، آرامش روحی و آزادی معنوی و تکریم دیگران ممکن است محور و مرکز مناسبات اجتماعی تلقی شود و در فهرست شاخص‌های تمدنی نیز مقولاتی از این دست به رسمیت شناخته شوند.

نکته مهم دیگر این است که هر تمدنی در تمدن بودنش، طیفی و ذمراتب است. به بیان دیگر، تمدن از مفاهیم مشکک است و نه متواپی. برخی تمدن‌ها تمدنی تر هستند و برخی دیگر کمتر تمدنی‌اند (Callingwood, 1947: 283)، براین اساس، شاخص‌های تمدنی هم بر پایه همین طیف‌بندی‌ها متغیر می‌شوند و ممکن است برخی شاخص‌ها برای تمدن‌های برتر قابلیت صدق داشته باشد و بر همه تمدن‌ها صدق نکند. از این رو، باید در شاخص‌هایی که برای تمدن‌ها گفته می‌شود دقت، و طیف‌بندی تمدن‌ها را در دسته‌بندی شاخص‌ها لحاظ کرد.

۱. در قرآن می‌توان این جهت و بُعد اجتماعی را با عباراتی مانند «تمکن»، «تمتع» و «تسخیر» بیان کرد.

نکته آخر اینکه، شاخص‌های تمدن را از نقطه عزیمت‌های گوناگون و متفاوتی برشمرد. در این قسمت ما از دو نقطه عزیمت به ذکر فهرست شاخص‌های تمدنی خواهیم پرداخت: از نقطه عزیمت تمدن مدرن غرب و از نقطه عزیمت تمدن اسلامی. ایستگاه تمدن غرب از آن‌رو در این مقاله اهمیت دارد که بدانیم اولاً تمدن غربی چه شاخص‌هایی دارد که با آن خود را تمدن برتر می‌داند و علم مدرن و تحقیقات جدید تمدن‌پژوهانه چه شاخص‌هایی را برای تمدن ذکر می‌کند که درخور توجه و تطبیق درباره تمدن اسلامی است. ایستگاه تمدن اسلامی از آن‌رو حایز اهمیت است که بدانیم تمدن اسلامی در تجربه تاریخی خود چه شاخص‌هایی را تبلور بخشیده است و اندیشه اجتماعی و تمدنی اسلام نیز چه شاخص‌هایی را ارائه می‌کند. فهرست همین شاخص‌ها و رسیدن به ترتیب و طبقه‌بندی شاخص‌های دینی، اسلامی و بومی در کنار شاخص‌های مدرن (البته با نقد و توضیح‌هایی که باید داشت)، تفاوت تمدن اسلامی از تمدن‌های دیگر از جمله تمدن غربی خواهد بود.

گفتنی است چه آنجا که به شاخص‌های مدرن تمدن می‌پردازیم و چه آنجا که شاخص‌های دینی و اسلامی تمدن را ذکر می‌کنیم، فهم ما از تمدن و ماهیت تمدن تعمیق می‌یابد و درک ما از چستی تمدن و فرق آن با دیگر مقولات اجتماعی مانند فرهنگ و توسعه بیشتر می‌شود. آنچه پیش از بیان شاخص‌های تمدنی، از مفهوم تمدن در این مقاله در نظر داریم، «کلان‌ترین نظام مناسبات انسانی» است و همین تعریف نیز چهارچوب نظری این مقاله را شکل می‌دهد. در این تعریف مهم‌ترین عنصر در مفهوم و ماهیت تمدن این است که تمدن بین انسان و انسان شکل می‌گیرد و شاخص‌های تمدن را چه در تمدن غربی و سکولار و چه در تمدن دینی یا شرقی، باید در نظام مناسبات انسانی جست‌وجو کرد. از این‌رو، در این مقاله به‌ویژه آنجا که در منابع دینی و قرآن در جست‌وجوی شاخص‌های تمدنی برمی‌آییم، بر امور مربوط به روابط انسانی تأکید و توجه خواهیم کرد. گفتنی است به این رویکرد در فهم تمدن و تبیین شاخص‌های آن به موجب سلطه و سیطره نظام عرفی و سکولار غرب بر جهان اسلام، از سوی اندیشمندان تمدنی مسلمان کمتر توجه شده است.

۱. شاخص‌های تمدن در اندیشه مدرن (غرب)

نخست باید یادآور شد که وفاقی بین متفکران و محققان غرب در شاخص‌بندی تمدن وجود ندارد. با این‌همه مرور این شاخص‌ها، گفتمان مدرن غرب را در مواجهه با مقوله تمدن معلوم می‌کند:

الف) نخستین شاخص در تمدن بودن و تمدن شدن در ادبیات مدرن غرب، گستره و وسعت تمدن معرفی شده است. البته، این وسعت و گستره را در چندین جهت می‌توان طرح و دنبال کرد:

نخست گستره جغرافیایی تمدن، می‌تواند بالفعل یا حتی بالقوه، و معطوف به قابلیت یک تمدن برای توسعه و تسری در فراسوی خود باشد. به بیان دیگر، هر مقدار جامعه‌ای گسترده و انسانی‌تر (و در نتیجه به لحاظ انسانی شامل‌تر و عام‌تر) باشد و بتواند افراد گوناگون، زبان‌های گوناگون، فرهنگ‌های متنوع و مذاهب یا حتی ادیان متعددی را در دل خود جمع کند و بدان‌ها نوعی وحدت و انسجام و هویت ببخشد، آن جامعه به آستانه تمدن نزدیک‌تر می‌شود.

دیگر اینکه هر تمدنی به‌مثابه واحد بزرگ اجتماعی، باید امری فراگیر و ساری در همه اجزای سیستم اجتماعی (گستره سیستمی) باشد. هر چند شاید تمدنی مانند تمدن کارتاژ (تونس امروز) به لحاظ جغرافیایی کوچک بوده، کوچکی در جغرافیا مانع انعقاد یک تمدن در این سرزمین محدود نبوده است. اگر سرزمین کوچکی بتواند دکتترین خود را در همه نظامات اجتماعی و سیستم کلان اجتماعی پیاده و نهادینه بکند، بی‌شک آن سرزمین کوچک می‌تواند تمدنی متمایز از تمدن‌های دیگر بسازد. براساس همین باور مرادخای کاپلان، از سرزمین اشغالی قدس به‌عنوان سرزمین تمدنی یاد می‌کند و ارائه الگوی تمدنی را در آن برای یهودیان دنیا ضروری می‌داند. بنابراین، پیچیدگی‌ها، ارتباطات تنگاتنگ، هارمونی و هماهنگی میان اجزای گوناگون یک جامعه آن را به آستانه تمدنی شدن نزدیک‌تر می‌سازد و دامنه آن را در درون جامعه می‌گستراند و همه ابعاد و بخش‌های آن تمدن کوچک را مرتبط و متصل به هم می‌کند.

افزون بر دو گستره یادشده که می‌توانند شاخص و معیاری برای یک تمدن تلقی شوند، گستره ارتباطی تمدن (ارتباط با دیگر تمدن‌ها) نیز، در صورت‌بندی و توسعه آن اهمیت

دارد. در تاریخ تمدن‌ها نمی‌توان تمدنی را دید که در خلأ شکل گرفته باشد و ارتباطی تجاری، فرهنگی یا سیاسی با دیگر تمدن‌ها نداشته باشد و از دیگر تمدن‌ها در توسعه و تکامل یا در حل معضلات کلان خود سود ننجسته باشد. البته این گستردگی در دنیای معاصر پیچیده‌تر و شبکه‌ای‌تر شده است و تمدن‌ها در رقابت، گفت‌وگو و گاه تعامل با یکدیگر پیش می‌روند. جالب اینکه حتی جنگ و برخورد میان تمدن‌ها، در ظاهر ویرانگر، ولی در باطن برای تمدن‌ها سازنده بوده و نفس جنگ، ارتباطاتی را میان تمدن‌ها باعث شده است. نمونه‌های آن را می‌توان در حمله اسکندر مقدونی به امپراتوری ایران، حمله مغول‌ها و صلیبی‌ها به دنیای اسلام و ورود ناپلئون به مصر دید.

واپسین گستره تمدنی در سطح کلان، گستره تاریخی است (Tiryakian, 2001: 281)، به معنای ریشه‌های طولانی و عمیق تاریخی یک تمدن است. بسیار تفاوت است بین منطقه‌ای که در آن تمدن هزاران سال ریشه دوانده است با سرزمینی که چنین تاریخی در عقبه تمدنی آن وجود ندارد. وجود پشتوانه تاریخی طولانی، نه فقط میراث فرهنگی یا کتب مربوط به آن جامعه و تمدن را غنی‌تر می‌کند، بلکه در صورت بازخوانی فعال آن، هویت عمیقی میان افراد و سازندگان تمدن به وجود می‌آید. به تناسب تنوع تاریخی در گذشته، تنوع فرهنگی در وضعیت کنونی هم جایگاه منطقی خود را پیدا می‌کند. همچنین به اندازه درازای تاریخ، مایه‌های اندیشه‌ای و فکری در جامعه بیشتر ظهور و بروز می‌یابد. از طرف دیگر، هر میزان در گستره تاریخی فقر و خلأ وجود داشته باشد، وضعیت امروزی تمدن هم دچار خلأ خواهد شد؛

ب) شاخص دیگری که از منظر اندیشمندان مدرن در هر تمدنی وجود دارد یا باید وجود داشته باشد، توانایی آن تمدن در استفاده از فناوری برای ایجاد آسایش (متفاوت از آرامش) در جامعه است. جامعه‌ای که این توانایی را نداشته باشد، بی‌شک از منظر مدرنیته نمی‌تواند متصف به تمدن شود (Mazlish, 2001: 297). از نظر مایکل آداس (Michael Adas)، هر چند برتری معنوی یا دینی در کاربرد غربی مفهوم تمدن نهفته است، برتری علمی و فناورانه در دنیای امروز بر برتری معنوی پیشی گرفته و همین نیز در معنای تمدن و

مؤلفه‌های اصلی آن تأثیر گذاشته است. کتاب آداس با عنوان ماشین سنجشگر انسان‌ها^۱ دقیقاً بر چنین معیاری تأکید می‌کند. براین اساس، متمدن بودن نه فقط برحسب توانایی معنوی، بلکه براساس سطح توانایی مادی و فناوریانه اقتصادی است. از همین رو، می‌توان برتری تمدنی غرب را بر دیگر تمدن‌ها مطرح کرد. کارکرد فناوری‌های پیشرفته در تمدن امروزی نیز در همین راستا و در جهت ایجاد آسایش است که فاصله‌ها را کم کند و طیف وسیعی از گونه‌های متنوع زندگی را در دسترس قرار دهد (Tiryakian, 2001: 289). البته اینکه مرز آسایش تا کجاست و فرق میان آسایش اصیل و آسایش کاذب چیست، پرسش مهمی است که باید در جای دیگر بدان پرداخت؛

پ) شاخص مهم دیگر و شاید مهم‌ترین آن که تمدن‌شناسان در دنیای غرب بر آن اصرار می‌کنند، کنترل خشونت است. همه تمدن‌ها در درون خود خشونت را کنترل می‌کنند. معنای هنجاری تمدن نیز در مهار خشونت نهفته است ((Szakolczai, 2001: 372)، اما درباره اینکه خشونت چگونه کنترل می‌شود و ابزارهای آن کدام است، برخی بر نوعی برادری و اخوت، برخی بر نهادسازی و قانون‌گذاری و تبعیت از قواعد معاشرت مدنی و برخی بر روش‌های زاهدانه^۲ و آثار آن در تقلیل منازعات دنیوی و ایجاد انسجام و صلح اجتماعی تمرکز می‌کنند. در این باره اشخاصی نیز بر شخصیت‌های کاریزما و تأثیری که آنها در کنترل خشونت دارند، تأکید می‌کنند. البته کسانی هم هستند که کارکرد کنترلی این‌ها را نقد و رد کرده‌اند (Szakolczai, 2001: 375)؛

ت) شاخص دیگری که برای تمدن در ادبیات مدرن ذکر شده، وجود نوعی از نظم و انضباط است. البته نظم مذکور به عنوان شاخص تمدنی، صرفاً نظم و انضباط اجتماعی نیست، بلکه نوعی انضباط^۳ و پروردگی روح^۴ فرد فرد جامعه را هم در بر می‌گیرد (Newman, 1979: 476). با این همه، بیشتر مباحث مطرح شده در باب نظم، به نظم اجتماعی معطوف شده است. وجود

-
1. Machines as the Measure of Men.
 2. Ascetic Techniques.
 3. Discipline.
 4. Cultivation.

نظم در جامعه باعث می‌شود جامعه‌پذیری، ثبات سیاسی، خردپیشگی و کنترل خشونت به‌سهولت انجام پذیرد. جامعه‌ای که نظم و انضباط در آن نهادینه شده باشد، به لحاظ سیاسی، جامعه‌ای باثبات خواهد بود و زمینه‌های زور و خشونت نیز در آن از بین خواهد رفت (Ibid). از این رو، صفت بارز شهروند متمدن در دولت مدرن، نوعی ظرفیت درونی برای انضباط شخصی،^۱ خویشن‌داری^۲ و حساس‌گری دقیق هزینه‌ها و سودهاست (Robert, 1998: 392).

نکته و پرسش مهم درباره‌ی نظم تمدنی امکان تزاخم و گاه تعارض بین نظم و آزادی است. برای شکل‌گیری تمدن، آیا نظم مهم است یا آزادی؟ آیا امکانی برای جمع بین نظم و آزادی وجود دارد یا نه؟ آیا نظم تمدنی ضرورتاً انضباط جابرانه، ناخواسته و تحمیلی است؟ آیا آزادی در تمدن‌سازی لزوماً به معنای هرج‌ومرج و اراده‌های بی‌قاعده‌وقانون است؟ از منظر برخی محققان، پاسخ به چنین پرسش‌هایی وضعیت مدرنی‌اسیون و فرایند تمدن‌سازی در کشورهایمانند مالزی و سنگاپور را محک می‌زند. ممکن است سنگاپور و مالزی به لحاظ جهت‌گیری‌های فنی-اقتصادی‌شان آینده‌نگرانه و فوق‌مدرن باشند، اما این موضوع نمی‌تواند سرشت مدرنیته‌ستیز آنها را بپوشاند. اگر قوام هنجاری مدرنیته به خوداندیشی و خودتبینی است، باید آغوششان را به روی پرسشگری و بررسی نقادانه باز کنند. از این منظر بخش‌نامه کردن «ارزش‌ها»، تلویحاً به این معناست که در کانون این قبیل طرح‌ها «نظم» وجود دارد نه «آزادی». به تعبیر دقیق‌تر، این طرح‌ها تلقی ضد‌مدرنی از نظم را ترویج می‌کنند که نمی‌توان آن را چیزی دانست که بر آزادی (در برابر لاقیدی) مبتنی است، بلکه چیزی است که آزادی را محدود می‌کند. این تلقی با «آزادی مثبت» بیگانه است و معضلات برآمده از «آزادی منفی» را موجب می‌شود. در این نگاه، اغلب طرح‌های «تمدنی» مسائل مربوط به عدالت اجتماعی-اقتصادی، فرع بر مسائل مربوط به هویت فرهنگی است. در دل ایدئولوژی‌ای که استیلای مقتدرانه القا می‌کند، محال است بتوان پای حقوق اجتماعی به‌عنوان «حقوق» ایستادگی کرد بی‌آنکه آنها را به علت فردگرایی (غربی) و خودمحوری فردی یا جمعی که علی‌الادعا تیشه به ریشه وحدت و انسجام «ما»ی ذاتی شده می‌زنند محکوم کرد (Boris, 2009: 160- 169).

1. Self-regulation

2. Self-restraint.

از این دیدگاه، اگر دیگران را با ابزارهای خشن و غیراخلاقی از آزادی‌شان محروم کنیم، نه می‌توانیم تمدنی را خلق کنیم و نه می‌توانیم آن را توسعه دهیم. تاریخ چندهزارساله نشان می‌دهد آنجا که برای از بین بردن تفاوت‌ها و اراده‌های گوناگون و متفاوت تلاش، و بر ایجاد شباهت‌ها و یکی کردن جوامع گوناگون انسانی اصرار و تأکید شده تا از این رهگذر خشونت‌ها کنترل و وفاق و همدلی بیشتر شود و بدین‌سان وحدت تمدنی صورت بگیرد، فرایند سقوط و زوال تمدن‌ها آغاز شده است.

با تأکید بر مقوله نظم و انضباط، مقوله عدالت را نیز می‌توان گاه به‌عنوان ریشه و خاستگاه نظم و انضباط و گاه به‌عنوان حاصل نظم و به‌مثابه یکی از شاخص‌های مهم تمدنی در عصر جدید به‌شمار آورد. عدالت مد نظر در این قسمت، صرفاً عدالت اقتصادی یا عدالت سیاسی یا حتی عدالت اجتماعی نیست، بلکه عدالت در مقیاس گسترده تمدنی است که همه حوزه‌های انسانی و اجتماعی در سطوح کلان را شامل می‌شود. عدالت خرد بی‌شک در شکل‌گیری عدالت کلان اثرگذار است، ولی تا زمانی که عدالت خرد به آستانه مناسبات عادلانه در سطوح کلان نرسیده باشد، نمی‌توان آن را شاخصی برای تمدن در نظر گرفت. زمانی عدالت شاخصی برای تمدن خواهد بود که در سطح و مقیاس تمدن چنین عدالتی انعقاد یافته باشد (McKeon, 1989: 428)؛

ث) از دیگر شاخص‌هایی که برای تمدن ذکر شده و با مقوله نظم و عدالت هم‌بی‌ارتباط نیست، جای‌گزینی قوانین شهری به‌جای حقوق و قوانین نظامی است. وجود چنین قوانینی برای ثبات سیاسی، موجب توسعه در تجارت و بازرگانی می‌شود. اساساً وجود شهر و ثبات شهری در پرتو قوانین شهروندی، امری لازم در پرورش رفتارهای شهری و سپس تمدنی است. در همین راستا و با توجه به ضرورت وجود قوانین شهری در برخورد با تفاوت‌ها و تنوعات انسانی، توجه به جایگاه زنان (و شاید ضعیفان!) در تمدن و حفظ حقوق شهروندی زنان و ضعیفان نیز، از شاخص‌های تمدنی بودن یا تمدن شدن است. (Mazlish, 2001: 293- 294) بدین‌سان، احترام به حقوق انسانی، رسمیت کرامت عمومی انسان‌ها و تضمین تأمین حقوق افراد و نهادهای انسانی، از شاخص‌های مدرن برای تمدن شدن است. تأکید بر حقوق انسانی و حقوق بشر در تمدن

مدرن، خود را در همه حوزه‌ها و ساحت‌های سیاسی و اقتصادی آشکار می‌سازد، که محققان نمونه‌های آن را در گات (GATT)، موافقت‌نامه عمومی تعرفه و تجارت، می‌بینند. در این موافقت‌نامه بر نبود تبعیض تأکید می‌شود. براساس گات، هر دولتی باید به همه اعضای گات پایین‌ترین نرخ تعرفه را پیشنهاد دهد. همچنین دولت باید با خارجی‌ها طبق شرایطی که برای اتباع خود در نظر گرفته است رفتار کند (Gong, 2002: 77-79).

ج) افزون بر شاخص‌های فوق، برخی هم بر «علمی بودن» عناصر و سازه‌های گوناگون در تمدن اشاره کرده‌اند. رابرت بریشت^۱ بدین شاخص اشاره و تأکید می‌کند که جامعه غیرتمدنی هنر دارد، ولی زیبایی‌شناسی^۲ ندارد؛ دین دارد، اما الهیات^۳ ندارد؛ تکنیک دارد، لیکن علم^۴ ندارد؛ ابزار و وسایل دارد، ولی تکنولوژی ندارد؛ افسانه دارد، اما ادبیات ندارد؛ زبان دارد، لیکن الفبا ندارد؛ عادات و رسوم دارد، لیکن قانون ندارد، تاریخ دارد اما علم تاریخ^۵ ندارد؛ معرفت^۶ دارد، لیکن معرفت‌شناسی^۷ ندارد؛ جهان‌بینی^۸ دارد، ولی فلسفه ندارد. دانش شرط لازم و فرهیختگی شرط کافی برای تمدن به‌شمار می‌آید. از این منظر، فرهیختگی شاخص اول تمدن است و شاخصی است که عینیت دارد و واقعی است. از نظر بریشت در میان این شاخص‌های^۹ گوناگون، یک شاخص از همه بالاتر و برتر است و آن وجود جامعه‌شناسی^{۱۰} در تمدن است. این کافی نیست که در جامعه زندگی کنیم یا عضوی از اعضای گروه باشیم؛ چراکه همه به

1. Robert Bierstedt.

2. Aesthetics.

3. Theology.

4. Science.

5. Historiography.

6. Knowledge.

7. Epistemology.

8. Weltanschauung.

9. Index.

10. Sociology.

این‌گونه زندگی در جمع و جامعه راضی شده‌اند و آن را می‌پسندند. آنچه در این‌باره اهمیت دارد و تمدن را از غیرتمدن متمایز می‌کند، این است که انسان تمدنی درباره معنای جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند فکر می‌کند، درباره تغییرات و ساختار آن جامعه می‌اندیشد و درباره طبیعت پیوند اجتماعی تأمل می‌کند. علم جامعه‌شناسی انسان تمدنی را به چنین تأمل و اندیشه‌ای توانمند می‌سازد. این علم، از محلی اندیشی^۱ در زمان و مکان و شرایط محدود بشری فراتر رفته و به‌رغم تمامی تفاوت‌های انسانی، فرهنگی و مذهبی، درباره هویت مشترک انسانی در همه جوامع انسانی فکر و آن را استخراج می‌کند. از این‌رو، علم جامعه‌شناسی یا همان علم تمدن، خود یک شاخص و بلکه مهم‌ترین شاخص در تمدنی‌شدن است (Bierstedt, 1966: 483- 490).

با وجود تعدد و تنوع در شاخص‌های تمدن، تأکید و اصرار برخی اندیشمندان بر این است که باید همه شاخص‌ها را بر یک شاخص تحویل برد و هسته مرکزی شاخص‌ها را معلوم کرد. از نظر کالینگوود، شاخص‌های تمدن هر قدر باشند، باید به یک امر و شاخص تحویل برده شوند (Callingwood, 1947: 300)؛ چنین تحویلی زمانی حاصل می‌شود که بتوان پیوندی میان عناصر متعدد و گوناگون یافت و ربط و نسبت آنها را با یکدیگر معلوم نمود. کالینگوود در این‌باره می‌گوید:

شاخصه‌های تمدن، دو فقره باشند یا سه فقره، از آنجاکه «فصل‌های ممیز» آن شمرده می‌شوند، باید به یک فقره تحویل برده شوند. چه پیوندی بین روحیه مدنیت در قبال هموعانمان و روحیه بهره‌کشی هوشمندانه از عالم طبیعت وجود دارد؟ اگر بتوانیم این پیوند را بیابیم، خواهیم توانست به دو [یا شاید سه] شاخصه‌ای که به‌عنوان «ویژگی‌ها»ی تمدن یا لوازم منطقی ذات آن ذکر شد، بپردازیم. به‌علاوه، شاید بتوانیم هنگام جست‌وجوی آنها، لوازم منطقی دیگری را نیز کشف کنیم و به این ترتیب فهرست مختصرمان از شاخصه‌های تمدن را، که در حال حاضر صرفاً محصول مطالعات و صحبت‌های پراکنده است، توسعه دهیم (Ibid).

۲. شاخص‌های تمدن از منظر اسلامی

باید دید که آیا «تمدن» از نظر اسلام نیز حاوی همین شاخص‌هاست یا اینکه شاخص‌های افزوده‌ای در آن وجود دارد. همچنین باید تحقیق و تأمل کرد که شاخص‌های «تمدن اسلامی» چیست که با تأکید بر آنها، بتوان تمدن اسلامی را از تمدن غرب سکولار تفکیک کرد. آنچه در این قسمت مورد تأکید قرار خواهد گرفت، اشاره به شاخص‌های متفاوت تمدنی از دیدگاه قرآن است که هر یک از آنها را در یک مرحله و در یک سطح مشترک انسانی، می‌توان شاخصی برای «شدنِ تمدن» در نظر گرفت و در سطحی دیگر و بالاتر می‌توان همان را در قلمرو مسلمانان و مؤمنان به‌عنوان شاخصی برای «تمدن اسلامی» در نظر آورد. به بیان دیگر، افزودن شاخص‌های اسلامی و قرآنی از نکات مهم در اسلامی دیدن تمدن اسلامی است؛ علاوه بر اینکه این شاخص‌های اسلامی در صورتی که به لسان عام انسانی تبیین و تفسیر شوند، نه فقط برای تمدن اسلامی، بلکه برای تمدن‌های دیگری بشری نیز مفهومی و مفید خواهند بود.

۳. شاخص‌های قرآنی «تمدن»

تمدن، پدیده‌ای است دنیوی که در همین دنیا شکل می‌گیرد. مطالعات تمدنی نیز همواره در پی فهم و کشف ابعاد دنیوی این پدیده‌کلان اجتماعی است. دنیوی بودن تمدن، هرگز به معنای نفی آثار معنوی و پیامدهای اخروی آن نیست. از منظر دینی و اسلامی، هر امر دنیوی حتماً آثار اخروی دارد؛ لیکن آثار اخروی تمدن بدین معنا نیست که تمدن، هویت دنیوی خود را نادیده بگیرد. به دیگر بیان، تمدن پدیده‌ای نیست که در این دنیا نسیه و در آن دنیا نقد باشد و بستر تحقق آن همان دنیا باشد، هرچند تحقق و ظهورات تمدنی (در قالب «امام»^۱ و «امت»^۲) در آخرت محتمل و ممکن است. آنچه تمدن‌شناسان مطالعه می‌کنند و تمدن‌سازان به مهندسی آن می‌پردازند، تمدنی است در همین دنیا با آثار ضروری در همین شرایط زمانی و مکانی. لیکن، در صورت بندی تمدن اسلامی، همواره سویه‌ها و جنبه‌های

۱. «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِسْمِهِمْ» (اسراء: ۷۱).

۲. «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعِي إِلَى كِتَابِهَا» (جاثیه: ۲۸).

معنوی تمدن در این دنیا لحاظ گشته و تمدنی را در دنیا خلق می‌کنند که زمینه‌های تعالی و تکامل معنوی و روحی را در کلان جامعه انسانی فراهم کند. از این رو، اگر سخن از شاخص‌های تمدن در قرآن به میان می‌آید، به معنای کشف ابعاد دنیوی تمدن از منظر قرآن کریم است. مثلاً آنجا که شاخص‌های توحیدی تمدن را ذکر می‌کنیم، منظورمان توجه به ابعاد الهی و ماورایی در مقوله «توحید» نیست، بلکه مقصود توجه به ابعاد دنیوی و این جهانی توحید است. روشن است که این دو رویکرد بسیار باهم متفاوت‌اند. در تبیین تمدنی از توحید، نه در پی ابعاد معنوی یا ماورایی تمدن، بلکه در جست‌وجوی آثار کلان توحید در همین دنیا و در نظامات اجتماعی و در مناسبات انسانی در این جهان هستیم. توضیح اینکه مسلماً باور به توحید جنبه‌های قدسی دارد و حقیقت این باور و آثار ابدی آن برای موحد در آن دنیا آشکار خواهد شد، لیکن باور به توحید در همین دنیا نیز کارکردها و پیامدهایی دارد که سنخ و جنس آن پیامدها، با پیامدهای آن جهانی متفاوت است. در نگرش این جهانی به توحید، پرسش‌ها و ابهامات ما کاملاً متفاوت خواهد بود. در رویکرد این جهانی، پرسش‌های ما همچون «اخلاقی و انسانی بودن توحید در مناسبات انسانی»، «آثار انسجام‌بخشی توحید در همین دنیا» و «کارکردهای نظم‌بخشی یا نظام‌بخشی توحید در تمدن اسلامی» خواهد بود. همین رویکرد را می‌توان در دیگر مقولات دینی و الهیاتی در قرآن تکرار، و شاخص‌های تمدنی را با خوانشی متفاوت و جدید ارائه کرد.

آنچه به عنوان شاخص‌ها در این قسمت ذکر می‌شود، نه به شاخص‌های اسلامی بودن تمدن، بلکه به شاخص‌های تمدنی بودن تمدن‌ها تأکید می‌کند. روشن است که شاخص‌های اسلامی بودن با شاخص‌های تمدنی بودن کاملاً فرق می‌کنند. آنچه الآن مد نظر است، شاخص‌های تمدن بودن است. شاخص‌های تمدن بودن ضرورتاً فقط برای مخاطب مسلمان یا جامعه مسلمان نیست، بلکه شاخص‌هایی است که می‌توان به ذهن غیرمسلمان و جامعه غیراسلامی هم ارائه داد. سخن از تمدن و شاخص‌های آن، سخنی مشترک در میان همه تمدن‌هاست. بیان شاخص‌های قرآنی تمدن نیز، ارائه شاخص‌های متفاوت تمدنی است که اولاً، از قرآن استخراج شده است؛ ثانیاً، برای انسان غیرمسلمان تبیین شده است تا علمی

بودن، انسانی بودن یا اخلاقی بودن آن شاخص‌ها را درک کند، استدلال‌های آن را تعقل کند و
احیاناً این شاخص‌ها را بپذیرد و در صورت بندی تمدن خود (هرچند تمدن غیراسلامی) از این
شاخص‌های انسانی و اخلاقی برخاسته از متن قرآن بهره گیرد.

تأکید بر قرآن در استخراج شاخص‌های قرآنی، بر این پیش‌فرض نهاده شده است که
قرآن نه فقط در لفظ، بلکه در محتوا نیز اعجاز دارد و نکته‌هایی درباره نظامات کلان
اجتماعی در قرآن وجود دارد که به نظر می‌رسد هم اصل طرح آن معجزه‌آساست و هم آثار
اعجازگونه‌ای دارد و می‌تواند در بدترین و بحرانی‌ترین شرایط جهان امروز، اصلاحات کلان
و گره‌گشایی‌هایی بزرگ را موجب شود. بدین‌سان، هرچند مقولاتی همچون کنترل خشونت،
تأمین رفاه و آسایش، و وجود دانش و تکنولوژی هریک می‌توانند در تفسیری دوباره در
چهارچوب فرهنگ اسلامی به‌مثابه شاخص‌های مهم تمدن در دنیای اسلام تلقی شوند، این
شاخص‌ها نه همه شاخص‌های مطلوب‌اند، نه مهم‌ترین شاخص‌های انسانی در مقیاس
تمدن‌اند و نه تفسیری که از آنها در جهان مدرن مطرح شده است جهان‌شمول و انسانی‌اند.
بدین‌سان ضرورت دارد که اولاً، شاخص‌های دیگری از متون و حیانی استخراج و تبیین
شود؛ ثانیاً، شاخص‌های آمده از دنیای مدرن نیز بررسی و نقد و تکمیل و تعمیق شود.

سطح تحلیل تمدنی در قرآن

پیش از آنکه به شاخص‌های تمدنی در قرآن اشاره کنیم، باید به سطح تحلیل تمدنی در قرآن
بپردازیم. هنگامی می‌توان درباره تمدن از دیدگاه قرآن سخن گفت که در توضیح و تفسیر قرآن از
این نکته غافل نباشیم که قرآن در بیان مقولات انسانی، فقط بر فرد انسانی تأکید نکرده، بلکه به
مقولات اجتماعی هم توجه کرده است. در مقولات اجتماعی نیز وقتی می‌توان از تمدن در قرآن
سخن گفت که مضامین و معارف قرآنی علاوه بر امور اجتماعی خرد، به سطوح کلان اجتماعی
نیز پرداخته و با عباراتی مستقیم و غیرمستقیم، به سطح کلان تحلیل وارد شده باشد.

از این منظر، با مرور آیات گوناگون قرآنی از یک‌سو، باید در پی کشف مقولات اجتماعی
مانند قوم، قریه، مدینه، بلد، ملک و امت بود که در قرآن به‌طور مکرر آمده‌اند و از سوی
دیگر، باید به برخی مفاهیم معطوف به سطح تحلیل کلان اجتماعی اشاره کرد، از جمله این

واژگان یا مفاهیمی که به سطوح کلان اجتماعی پرداخته، عبارت است از: «کبر»، «برک»، «کافه»، «کثر»، «بسط»، و «شد». هریک از این مفاهیم و معانی در قرآن، هم درباره جوامع صالح هم جوامع غیر صالح به کار رفته است، مثلاً «وَكذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَوْمٍ آكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيُمْكِرُوا فِيهَا» (انعام: ۱۲۳)، نشان از جایگاه گناهکاران بزرگ در هر شهر و جامعه دارد که می‌توانند بستر فساد و انحطاط کل جامعه را فراهم آورند. همین مضمون در آیه «وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» (احزاب: ۶۷)، آمده و تأکید شده است که کبراء و بزرگان قوم، موجب به وجود آمدن امواج گمراهی می‌شوند. همچنین آیه شریفه «إِن تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا كَرِيمًا» (نساء: ۳۱)، گویای اهمیت ترک گناهان کبیره در رفع شرور و بدی‌های اجتماعی از یک سو، و ایجاد ظرفیت‌ها و زمینه‌ها برای رشد و توسعه کرامت انسانی از سوی دیگر است. درحقیقت، این آیه افزون بر گناهان کبیره‌ای که کبیره بودنشان از قبح فعلی گناه به وجود می‌آید، به گناهان کبیره‌ای اشاره می‌کند که کبیره بودنشان برخاسته از جهت فاعلی (اینکه کننده گناه، یک فرد نیست، بلکه یک جامعه است، و نه عوام، بلکه خواص و بزرگان جامعه آن را انجام داده‌اند) و آثار کبیره آنهاست و بر گناهان در سطح امت و سیئات در سطح تمدن تطبیق می‌کند.

از عناصر دیگری که در قرآن به کار رفته، واژه «کافه» است که به سطوح کلان و فراگیر در جامعه اشاره می‌کند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» (بقره: ۲۰۸). در این آیه ورود در صلح و آشتی به طور صورت فراگیر مطالبه شده است؛ گویی اینکه اگر ورود در صلح و سلیم همگانی، فراگیر و در مقیاس اجتماعی و بلکه تمدنی نباشد و کسانی یا مللی یا کشورها و نهادهایی در جهان اسلام با تبعیت از گام‌های شیطانی در شکل‌بندی این صلح فراگیر خلل ایجاد کنند، اساس سلیم و آشتی آسیب می‌بیند.

در آیه «وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً» (توبه: ۳۶)، نیز به مقابله جامع در برابر جنگ و قتال جامع تأکید شده است. استفاده‌ای که از این آیه می‌توان کرد این است که آنجا که هجمه نظامی یا حتی فرهنگی به شما به صورت فراگیر و در سطح تمدنی رخ می‌دهد، واکنش شما هم باید ذواب‌عاد، فراگیر و تمدنی باشد. با این مواجهه تمدنی و فراگیر می‌توان در برابر هجمه

همه‌جانبه (که حاصل آن برخورد تمدنی است) دوام آورده و از خود دفاع کرد. دفاع ناقص و واکنشی تک‌بعدی در برابر همه‌های چندبعدی و پیچیده، ناکارآمد و محکوم به شکست است. بر همین اساس، در مواجهه با غرب تمدنی، تنها باید تمدنی ظاهر شد؛ وگرنه تمدن غرب، هویت اسلامی را پاره‌پاره می‌کند و از اسلام و تمدن اسلامی کاریکاتوری درست می‌کند که نه فقط دردی را درمان نمی‌کند، بلکه خود بدل به درد جدید و بیماری لاعلاج می‌شود.

در آیه دیگر نیز، اساس رسالت و اجرای آن به طور فراگیر و شامل همگان ترسیم شده است، آنجا که می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (سبأ: ۲۸).^۱ این آیه در واقع بدین نکته تأکید و اشاره می‌کند که آنچه از آسمان آمده برای همه مردم است؛ همه مردم می‌توانند آن را از دست رسول ﷺ بگیرند، بفهمند، به آن عمل کنند و به سعادت همگانی برسند. گویا همگانی بودن اسلام و فراگیر بودن مخاطبان قرآن مطلوب است. شاید بتوان گفت شمولیت قرآن برای همه انسان‌ها را می‌توان در قالب تمدن پیاده کرده و به این عمومیت تحققی نسبتاً جامع بخشید.

افزون بر عناصر شمول‌گرای فوق در قرآن، عناصر دیگری نیز ذکر شده است که هر یک می‌تواند به ساحتی از ساحات کلان اجتماعی اشاره کند، مانند: «وسعت»، «ضعف»، «برکت»، «کثرت» و «شدت»، که هر یک از آنها متضمن خروج از سطح جزء به سطح کلان است. آیات ذیل بدین عناصر اشاره می‌کنند:

«مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً» (بقره: ۲۴۵). طبق این آیه، قرض الحسنه خود موج اقتصادی و احتمالاً فرهنگی در جامعه درست می‌کند: از یک سو ظرفیت‌ها و زمینه‌های اقتصادی جامعه (برای فرد و جامعه) فعال‌تر می‌شود و رونق بیشتری در اقتصاد به وجود می‌آید؛ از سوی دیگر معنویت اجتماعی از رهگذر توجه به خدا در قرض دادن،

۱. گفتمانی است در برخی موارد، به طور «کافه» حرکت کردن مورد توصیه قرار نگرفته است: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فُرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (توبه: ۱۲۲). البته، روشن است این آیه منافاتی با نگرش کلان قرآن و توجه به ضرورت ورود کافه مردم در صلح و دوستی، مقاتله فراگیر و جامع با دشمنی که همه‌اش فراگیر است، ندارد. در واقع، آنچه در آیه نفر و هجرت آمده است، اشاره به وجوب کفایی در امر تفقه در دین و تبلیغ آن دارد.

آداب اخلاقی قرض، و همچنین توجه به حقوق قرض‌گیرنده خود مناسبات انسانی را در جامعه نظام و قوام می‌بخشد. به دیگر بیان، سرمایه‌های فردی و جزئی و فرهنگی و اقتصادی از دادن قرض‌های حسنه مضاعف می‌شود و از تضاعف سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی، سرمایه‌های کلان و بزرگی به دست می‌آید (توجه کنید به خصیصه تضاعفی در تمدن).

کلیدواژه دیگر قرآنی که در آن مفهومی از سطح اجتماعی کلان وجود دارد، لفظ برکت در آیات گوناگون است، مانند آیه: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ» (اعراف: ۹۶). این آیه بر این نکته دلالت می‌کند که ایمان و تقوا موجب افزایش برکات زمینی و آسمانی می‌شود. هرچند ممکن است چنین ایمان و تقوایی شامل ایمان و تقوای فردی هم شود، روشن است ایمان و تقوایی که موجب برکات زمینی و آسمانی می‌شود، بیشتر برآمده از ایمان و تقوای اجتماعی و بلکه ایمان و تقوا در سطح یک تمدن یا سطح یک امت است. تقوا و ایمان اهل جامعه یا تمدن، اولاً خود مقوله‌ای است اجتماعی (خرد یا کلان)؛ ثانیاً آثار آن نیز به لحاظ اجتماعی و تمدنی عمیق‌تر و مؤثرتر است که موجب توسعه و توسع در امور زمینی و آسمانی می‌شود. گفتنی است به این مضمون از کثرت و شدت و برکت در قالب مثال‌های گوناگون در آیات قرآنی اشاره شده، که یکی از این مهم‌ترین مثال‌ها، مثال سُنْبُلَه در آیه ۲۶۱ سوره بقره است که هم به سطح کلان جامعه و هم به نظام‌مندی آن اشاره می‌کند: «مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ». تسری یک کار نیک به جامعه و تکثیر تصاعدی آن در سطوح اجتماعی، از نکات مهم در این آیه و مثال مذکور در آن است.

از همین منظر، برخی توصیه‌های اجتماعی و اخلاقی در قرآن در کشاندن امور نیک از سطح فردی به سطح اجتماعی و از سطح خرد به سطح کلان بسیار اثرگذار و تعیین‌کننده است. از جمله آنها، باید به عنصر «سبقت و سرعت در کار نیک» و پیامدهای آن در ایجاد تراکم و انباشت نیکی‌ها در جامعه («فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ») (مائده: ۴۸)؛ «وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ» (آل عمران: ۱۳۳)) و شکل‌گیری نیکی و خیر در مقیاس تمدنی اشاره کرد. سرعت در انجام کار خیر و سبقت در انجام نیکی‌ها، دو مکانیسم مهم و اثرگذار در تبدیل نیکی‌های خرد به نیکی‌های کلان است. ایجاد فرهنگ «سرعت و سبقت» در جامعه، هم کار اصلاح

اجتماعی را درون‌زاد می‌کند هم به آن سرعت می‌بخشد و هم فرایندهای اصلاحی را از سطوح فردی به سطح کلان اجتماعی و تمدنی می‌کشاند.

باتوجه به واژگان و مفاهیم کلان در قرآن، روشن می‌شود که به سطح کلان تحلیل در آیات متعدد قرآنی با عبارات و واژگان متعدد و متنوعی تأکید شده است که هریک از آنها قابلیت تطبیق بر مقولات تمدنی را دارد. در همین سطح تمدنی از منظر قرآن، شاخص‌های متعددی را می‌توان برای تمدن (کلان‌ترین واحد اجتماعی) بیان کرده و هریک را در صورت‌بندی تمدن اسلامی در دنیای امروز مهم، هویت‌بخش و تمایزساز دانست. بررسی هریک از شاخص‌های تمدنی در قرآن را می‌توان در دسته‌های گوناگونی طبقه‌بندی کرد و هریک را از منظر اجتماعی و تمدنی به‌عنوان شاخصی در ساخت تمدن اسلامی در نظر آورد که عبارت‌اند از:

۱. شاخص‌های توحیدی تمدن در قرآن؛

۲. شاخص‌های اخلاقی تمدن در قرآن؛

۳. شاخص‌های اجتماعی تمدن در قرآن.

پیش از اشاره به هریک از این شاخص‌ها، باید دوباره تأکید کرد سخن از شاخص‌های توحیدی، شاخص‌های اخلاقی و شاخص‌های اجتماعی در قرآن، شاخص‌هایی است برای تمدن، نه اسلامی بودن تمدن. در این صورت، این شاخص‌های قرآنی را نه تنها می‌توان برای مسلمانان و ساکنان تمدن اسلامی مطرح و معنا کرد؛ بلکه به‌عنوان گفتمانی تمدنی می‌توان به دیگر تمدن‌ها حتی تمدن‌های غیراسلامی یا غیردینی ارائه، و هریک از این شاخص‌ها را شاخصی در تمدن بودن یک تمدن تعریف و تفسیر و بر آن تحدی کرد.

۳-۱. شاخص‌های عقیدتی تمدن در قرآن

برخی رفتارهای انسانی، نه بین انسان و انسان، بلکه بین انسان (انسان فردی یا اجتماعی) با خدا رخ می‌دهد، لیکن آثار آن بین روابط انسان با انسان پدیدار می‌شود. به‌عنوان مثال، توبه عملی است که بین انسان و خداوند رخ می‌دهد، یا ایمان رفتاری قلبی است که میان فرد انسانی و خدا واقع می‌شود. همچنین ذکر و انابه در قرآن رفتارهای ظاهری یا قلبی‌اند که بین فرد و خدا انجام

می‌شوند، ولی در همان حال روابط انسان با انسان را متأثر می‌کند و گاه آن را سامان می‌دهد. در نگاه نخست، هیچ‌یک از این مقولاتی که بین انسان و خدا واقع می‌شود، مفهوم یا ماهیت اجتماعی و تمدنی ندارد، لیکن در نگاهی دقیق‌تر و عمیق‌تر هریک از اینها آثار اجتماعی و یا بین انسانی دارد. اتفاقاً در برخی آیات قرآنی همین امور به‌ظاهر فردی، به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی ملحوظ شده و برای هریک، احکامی اجتماعی و فرهنگی و حتی تمدنی ذکر شده است. این نشان می‌دهد دست‌کم برخی رفتارهای فردی در رابطه با خدا آثار تمدنی و فرهنگی دارد. با یافتن جایگاه هریک از اینها در صورت‌بندی و شدن یک تمدن، می‌توان تأکید و تصریح کرد که این قبیل افعال انسانی در مواجهه با خدا می‌تواند شاخصی از شاخص‌های تمدنی یا فرهنگی باشد. با توجه به این نکته، منظور ما از شاخص‌های توحیدی در تمدن، شاخص‌هایی‌اند که توحیدی‌اند و در عین حال جایگاه و کارکرد اجتماعی دارند. از این‌رو، در فهرست شاخص‌های توحیدی، عناصر توحیدی‌ای را که ثمره‌ای اجتماعی نداشته باشد (یا اثبات یا تبیین‌پذیر نباشد) لحاظ نمی‌کنیم. در این چند سطر، در پی شاخص‌هایی از توحید هستیم که در عرصه‌های کلان اجتماعی اثرگذار باشد و بتواند مفهوم تمدنی داشته باشد. برای اینکه به این شاخص‌ها دست یابیم، باید نخست عناصر توحیدی به‌کاررفته در آیات قرآنی را تفکیک، و آن‌گاه با بررسی هریک، مؤلفه‌های توحیدی مرتبط با امر اجتماعی را تقییح و تبیین کنیم.

آنچه از آیات گوناگون قرآنی در شاخص‌های توحیدی تمدن (نه ضرورتاً تمدن اسلامی) می‌توان استفاده کرد، عبارت است از سه عنصر توحید در غایت (پرهیز از ارباب متفرق)، تکثر در نمادهای توحیدی (وفور آیات مربوط به غایت واحد)، و حس ایمانی، معنوی و توحیدی شخصیت‌های کاریزما به غایت مشترک تمدنی.

توحید در غایت (پرهیز از ارباب متفرق)

از مهم‌ترین شاخص‌های تمدن در قرآن، تأکید بر رب واحد و پرهیز از ارباب متعدد و متکثر است. این معنا در مقیاس بین‌الادیان (ادیان ابراهیمی) در سوره آل‌عمران آمده است: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ

بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُولُوا اشْهَدُوا بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» (آل عمران: ۶۴). در این آیه به عبادت خداوند واحد و دوری از شرک و بت پرستی به مثابه کلمه واحد و عنصر مشترک توحیدی نه فقط برای جامعه مسلمانان، بلکه برای جامعه متکثر دینی تأکید شده است. همین معنا در مقیاسی وسیع تر و به طور مطلق در پرسش حضرت یوسف علیه السلام از هم زندانی‌های خود آمده است: «يا صاحِبِي السَّجْنِ أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرًا أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (یوسف: ۳۹). در این آیه، یوسف علیه السلام خطاب به هم‌زندانی‌ها که به ظاهر اهل ایمان و توحید نیستند، به لسان فطرت و به زبان انسانی (نه ضرورتاً ایمانی) درباره توحید احتجاج، و دوگانگی و چندگانگی را نفی، و از تشبث در تعلقات قلبی در زندگی فردی و اجتماعی نهی می‌کند. توحید، نه فقط در عبادت، و پرهیز از رُب‌های گوناگون، دست‌کم موجب اشتراک در زبان، اشتراک در دغدغه‌ها و انگیزه‌ها، اشتراک در برخی منابع معرفتی و ایمانی، و گاه اشتراک در خواسته‌ها و گرایش‌ها و عواطف^۱ در جامعه می‌شود و هریک از اینها در زمینه‌سازی برای تمدن و هویت مشترک تمدنی بسیار مهم و اثرگذار است.

نکته مهمی که تمدنی بودن توحید را روشن تر می‌کند، محتوای انسانی و اخلاقی توحید است که آن را در قلمرویی عام‌تر از قلمرو دینی و دین‌داران قرار می‌دهد. به بیان دیگر، توحید به‌ویژه در عرصه اجتماعی ضرورتاً امری عقیدتی نیست، بلکه امری اخلاقی و انسانی است. اگر بتوان چنین مفهومی را از توحید تبیین کرد، آن‌گاه توحید به‌مثابه نظریه‌ای در قرآن، مختص جامعه مسلمانان نخواهد بود، بلکه قابلیت ارائه به جوامع انسانی دیگر را و تمدن‌های دیگر نیز خواهد داشت.

محمد لگنهاوزن در پاسخ به پرسش از آیه یادشده (یوسف: ۳۹)، مفاد پرسش یوسف پیامبر علیه السلام را پرسشی اخلاقی (نه صراحتاً) قلمداد می‌کند. از نظر ایشان، استدلال حضرت یوسف علیه السلام در یک سطح، استدلالی عملی^۲ است با این توضیح که بنده‌ای در خدمت به دو

۱. همین ایمان به خدای واحد و در پی آن عمل صالح، نوعی از محبت در دل‌ها به وجود می‌آورد. این معنا صریحاً در آیه شریفه «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» (مریم: ۹۶) آمده است.

2. Practical.

رب (ارباب)، آن‌هنگام که آن دو باهم مخالف باشند، موفق نخواهد بود. از این رو، بهتر است که فرد در خدمت یک رب، یا یک دستگاه فکری، یا یک سیستم رهبری خود را قرار دهد. این استدلال (استدلال برای موفقیت بیشتر) در نگاه اولیه، استدلالی عملی است و نه اخلاقی،^۱ لیکن در نگاهی عمیق‌تر استدلال بر موفقیت بیشتر استدلالی اخلاقی است. معنای اخلاقی بودن «موفقیت» در این است که موفق بودن در واقع به معنای کسب سعادت است و هدف از زندگی اخلاقی نیز چیزی جز سعادت نیست.^۲

این آیه ما را به آیه‌ای از انجیل (Matthew)، 6:24، و Luke، 16:13 با مضمون فوق‌رهنمون می‌شود. آنجایی که می‌گوید: «هیچ کس نمی‌تواند دو ارباب را خدمت کند، یا شما یکی از ارباب‌ها را دوست دارید و از دیگری بدتان می‌آید، یا اینکه شما به یکی جانفشانی می‌کنید و از آن دیگری کم می‌گذارید. شما نمی‌توانید.» محتوای اخلاقی بودن این آیه بسیار واضح است که شما باید یا خادم خدا باشید یا خادم پول، نمی‌توانید هر دو را هم‌زمان انجام بدهید.

فضیلت «در خدمت یکی بودن» را در نظریه هومر نیز می‌توان یافت. اینجا ایده «در خدمت یکی بودن و به یکی خدمت کردن» به مسئله اخلاقی «وفاداری»^۳ مرتبط شده است. بدین‌سان، یک رب داشتن بهتر است؛ چراکه این طریق وفاداری است و وفاداری نیز فضیلتی اخلاقی است؛ اما اگر کسی چندین رب داشته باشد، نمی‌تواند به فضیلت «وفاداری» پایبند باشد؛^۴ «ای بیگانه، وی با آنکه در اینجا نیست، من دودل هستم نام او را بر زبان بیاورم. وی در دل خود در اندیشه من بود، مرا از دیگران بیشتر دوست می‌داشت و من وی را دوست بلندپایه خود می‌دانم، هرچند که دور از من است!». (هومر، ۱۳۷۸: ۳۰۷ و ۳۱۱).

براین اساس، در خدمت یک رب بودن، یک غایت داشتن، یک سیستم واحد را پیروی

1. Ethical.

۲. پاسخ مکتوب پروفیسور لگنهاوزن به پرسش نویسنده درباره محتوای اخلاقی آیه مربوط و امکان تفسیر اخلاقی از توحید. (Gmail: Sat, Oct. 15, 2016 at 2:21 PM).

3. Loyalty.

۴. پاسخ مکتوب پروفیسور لگنهاوزن به پرسش نویسنده درباره محتوای اخلاقی آیه مربوط و امکان تفسیر اخلاقی از توحید. (Gmail: Sat, Oct. 15, 2016 at 2:21 PM).

کردن، دارای مضمون انسانی و اخلاقی است و می‌تواند به‌عنوان شاخص در جمع و جامعه انسانی به‌شمار آید، ولو اینکه آن جامعه اعتقاد به دین و اسلام نداشته باشد. پرسش مهمی که در این باره وجود دارد این است که اساساً در وضعیت تمدنی که همواره متکثر و متنوع است و شامل ادیان و مذاهب و سلايق فکری و عقیدتی گوناگون است، چگونه توحید، آن هم در وضعیت تعدد و تنوع فکری و عقیدتی می‌تواند شاخص باشد و همه ادیان و مذاهب موجود در آن تمدن را شامل شود. درباره دین اسلام و تمدن اسلامی و توحیدی هم باید پرسید آیا توحیدی بودن تمدن به معنای اعتقاد به توحید از سوی همه ساکنان در این تمدن است، یا اینکه جامعه توحیدی، نه به معنای جامعه موحدان، بلکه به معنای جامعه مبتنی بر دکترین توحید است که در آن حقوق موحدان و غیرموحدان مراعات می‌شود و انصاف و عدالت درباره انسان‌ها، حتی کسانی که اعتقادی به توحید نداشته باشند، ملحوظ می‌شود.^۱

در این باره باید خاطر نشان کرد اولاً، توحید خود مراتبی دارد و ممکن و معقول هم نیست که همه به لحاظ ایمانی در یک سطح باشند و به یک مرحله از توحید باور داشته باشند. حداقل‌های توحید و مشترکات فطری و توحیدی را در جوامع بزرگ انسانی می‌توان به باور عمومی بدل، و برای توسعه و تعمیق آن در ساختار فردی و اجتماعی برنامه‌ریزی کرد؛ ثانیاً، توحیدی بودن تمدن، ضرورتاً به معنای موحدبودن همه افراد و اعضای آن تمدن نیست، بلکه مهم‌تر از افراد موحد، جامعه موحد، سیستم توحیدی و شبکه توحیدی در مقیاس کلان اجتماعی، باعث می‌شود حتی کسانی که تعلقات توحیدی ندارند نیز توحیدی عمل کنند و افرادی که در سطوح پایین توحید قرار دارند، در درجات توحیدی‌شان ارتقا یابند.

خلاصه اینکه، توحید صرفاً پیامی دینی و ضرورتاً ایمانی نیست، بلکه پیامی انسانی است که نه فقط برای دین داران، بلکه برای انسان غیردین دار هم می‌تواند مفهوم و معقول و گاه مقبول و مفید باشد. گفت‌وگوی حضرت یوسف علیه السلام با هم‌زندانی‌هایشان براساس

۱. البته، به این پرسش که آیا در چنین وضعیتی معقول و عادلانه است که تمدنی براساس توحید شکل بگیرد، درحالی‌که برخی سالکان در آن تمدن به‌نوعی چندخدایی (polytheism) باور داشته یا زیست دنیوی‌شان مبتنی بر چندگانگی و چندخدایی باشد، در فرصتی دیگر باید پاسخ گفت.

آموزه‌های توحیدی («یا صَاحِبِ السَّجْنِ أَرْيَابٌ مُتَّفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ») (یوسف: ۳۹)) می‌تواند متضمن این معنا باشد که توحید برای همه مفهوم و مفید است. در این نگاه و از منظر چنین تفسیر انسانی از توحید (اینکه توحید فارغ از عقیده و باور انسان، امر مطلوب انسانی، انسان بماهو انسان، است)، می‌توان توحید را مسئله‌عام انسانی دانست که در عرصه‌های تمدنی نیز می‌تواند بر همه نظامات گوناگون اجتماعی، تنوعات فرهنگی و دینی و مذهبی سایه اندازد و موجب وحدت و انسجام اجتماعی شود.

البته، باید بر این نکته تأکید کرد که توحید در مراتب خود، شامل توحید پیش از اسلام («إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالنَّصَارَى وَالصَّابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ») (بقره: ۶۲))، توحید پس از اسلام و پیش از ایمان، و توحید پس از ایمان است. آنچه در تمدن توحیدی عام و فراگیر است، توحید مشترک حداقلی و پیش از اسلام است، در عین آنکه توحید مسلمانان و توحید مؤمنان نیز هرکدام کارکردهای تمدنی خود را دارند.^۱ آنچه از «توحید» بیان شد، توحید به مثابه امری اخلاقی و انسان‌شمول بود که می‌توان از آن به عنوان شاخصی در فرایند تمدنی و صورت‌بندی تمدن انسانی استفاده کرد. لیکن تفسیر انسانی و اخلاقی توحید به معنای نادیده گرفتن ابعاد الهیاتی آن و شاخص بودن آن برای «اسلامی بودن تمدن» نیست. همان‌گونه که قاعده توحید می‌تواند به مثابه اصل انسانی و اخلاقی، شاخصی در صورت‌بندی تمدن باشد، توحید در سطح پیشرفته‌اش به مثابه اصلی الهیاتی و اسلامی می‌تواند شاخصی برای «اسلامیت تمدن» قلمداد شود. توحید به مثابه شاخص اسلامیت، شاخص‌های دیگری را برای ابعاد اسلامی تمدن پیش می‌کشد که خود درخور توجه است. از جمله این شاخص‌ها برای اسلامی بودن تمدن، می‌توان به تکرر در نمادهای توحیدی اشاره کرد.

۱. نکته دیگری که در این باب وجود دارد، مقوله عدالت در نظام توحیدی (monotheistic) در مقایسه با نظام چندخدایی (polytheistic) است که آیا حقوق اقلیت‌ها در نظام‌های توحیدی تأمین می‌شود و یا در نظام‌های غیرتوحیدی؟ در کدام یک از این نظامات اجتماعی حقوق انسانی رنسانی‌تر برآورده می‌شود و کدامشان چنین حقوقی را نادیده می‌گیرند؟

تکثر در نمادهای توحیدی

نخست باید اشاره کرد که تکثر در نمادهای مربوط به غایت واحد در هر تمدنی امری ضروری است و هر میزان نمادهای مربوط به آن غایت بیشتر باشد، انسجام درونی و هویت ذاتی تمدن بیشتر خواهد بود. در واقع توحیدی بودن تمدن به معنای سادگی آن و وحدتی صرف در تمدن نیست. هر تمدن به اقتضای تمدن بودنش از جنبه‌های وحدت و کثرت برخوردار است که وحدتش ریشه در غایت واحدش و کثرتش ریشه در عناصر و اجزای بسیار متنوع، متکثر و پیچیده آن دارد. مهم‌ترین مسئله تمدن این است که نسبت میان آن امر واحد و این امور متکثر و پیچیده چیست و امکان ترکیب و تناكح بین وحدت و کثرت چگونه خواهد بود؟ آنچه در این قسمت اهمیت دارد، جمع بین کثرت و وحدت در تمدن به تکثر نمادهای آن غایت واحد است. به بیان دیگر، تکثر در جامعه همواره و ضرورتاً به معنای فقدان غایت واحد و فقدان وحدت در آن جامعه نیست. اگر کثرات، حاوی نشانه‌های مربوط به غایت واحد باشند، وجود این کثرات و بلکه تکثیر این کثرات نه تنها با توحید در غایت منافاتی نخواهد داشت، بلکه موجب انباشت توحید در جامعه خواهد شد. از این رو، هر تمدنی که ذاتاً از کثرات فرهنگی و اجتماعی برخوردار است، باید تکثر را به رسمیت بشناسد؛ لیکن به جهت هویت وحدانی‌اش، در هر تکثری نمادهای توحیدی را تزریق، و بدین سان وحدتی در میان کثرات ایجاد کند. بنابراین تمدن، زمانی تمدن می‌شود و در تمدن بودنش رشد می‌کند که در تکثیر کثراتش نمادهای توحیدی را آشکار سازد و در فرایند توحیدی‌اش بتواند چتر خود را بازتر و فراخ‌تر کند و ساحت‌های گوناگون و نهادهای متنوع و افراد متفاوتی را شامل شود.

تکثیر در نمادهای توحیدی، در نگرش اسلامی و در اسلامی بودن تمدن اهمیت بیشتری می‌یابد؛ یعنی آنجا که توحید الهیاتی و توحید اسلامی مطرح می‌شود، تکثیر نمادهای توحیدی بیشتر ضرورت می‌یابد. نه تنها تکثیر نمادهای توحیدی در شکل‌گیری تمدن اسلامی و انباشت توحیدی تمدن نقش ایفا می‌کند، بلکه نفس این تکثر و تکاثف در نمادها شاخصی برای تعیین میزان و مقدار اسلامی بودن تمدن است. هر میزان تمدنی، اسلامی باشد، نمادهای توحیدی در آن بیشتر و متکثر خواهد بود و هر مقدار اسلامی بودن تمدن کمتر و کم‌رنگ باشد، نمادهای توحیدی در آن نادر، محدود و در حاشیه خواهد بود.

افزون بر این، تکثیر در نمادهای الهی و توحیدی در نگرش قرآنی کارکردهای دنیوی و این جهانی دربردارد. در نگرش قرآنی، اساساً یکی از عناصر و شاخص‌های تمدنی، یاد خداوند و توجه به نعمت‌های الهی «فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ» است: مهم‌ترین کارکرد تمدنی در ذکر الهی، توسعه در زندگی و گشایش در آن است: «وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» (طه: ۱۲۴). اما بر تکثیر ذکر و فراوانی یاد خداوند در چند سطح تمدنی تأکید شده که یکی از آنها مقام جهاد و مواجهه با اغیار است: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِتْنَةً فَاتَّبِعُوا وَادْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» (انفال: ۴۵). سطح دیگر تمدنی که ذکر خدا در آن اثر می‌گذارد، بسط ایمان و معنویت در عرصه جامعه («إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ» (انفال: ۲)) و حل نفاق یا دست‌کم شناخت منافقان در جامعه توحیدی است: («ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا» (اسراء: ۶)). در آیاتی از قرآن، ذکر قلیل (یا نمادهای اندک توحیدی)، البته آنجا که بتوان آن را محاسبه یا به لحاظ اجتماعی ارزیابی کرد، نشانی از نشانه‌های نفاق و بلکه حزب شیطان در جامعه [یا در تمدن] شمرده شده است: «إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَىٰ يُرَاؤُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا» (نساء: ۱۴۲)؛ «اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (مجادله: ۱۹).

بنابراین، وفور در یاد خداوند و نمادهای الهی در جامعه، هم موجب راحتی، آسایش در زندگی و معیشت و هم موجب تمییز حزب خدا از حزب شیطان می‌شود، و جریان نفاق را از جریان راستی و صداقت تفکیک می‌کند. گفتنی است همه اینها در عرصه‌های کلان تمدنی قابلیت تطبیق دارند و آیات به لحاظ اطلاقیشان شامل همه سطوح فردی و اجتماعی می‌شوند. علاوه بر عناصر و شاخص‌های گفته شده، شاخص‌های دیگر توحیدی را می‌توان فهرست کرد و بر این مقولات افزود که از آن جمله باید به مقولات ایمان، عمل فی سبیل‌الله و توبه اشاره کرد که هر یک در آیات گوناگون قرآنی نه فقط به‌عنوان اعمال عبادی، بلکه به‌عنوان رفتارهای اجتماعی با کارکردها و آثار اجتماعی در سطوح خرد و کلان تعیین شده‌اند.

حس معنوی رهبران (کاربردهای معنوی)

عنصر دیگری که می‌توان از آن به‌عنوان شاخص استفاده کرد، معنویت در رهبران و شخصیت‌های کاریزما در تمدن است. الگوهای عملی عموم در زیست تمدنی، کسانی‌اند که در مواجهه با حقایق برتر نه‌تنها تمکین می‌کنند، بلکه نوعی از دلدادگی، شیفتگی و شور قلبی به آن غایت توحیدی دارند.

روشن است که این معنویت در تمدنی که قدرت‌محور و دنیاگرای محض است، به وجود نمی‌آید؛ اما در تمدنی که انسان‌محور است و غایت تمدنی آن، ارزش‌های اخلاقی و انسانی است، حس معنویت رهبران به غایات انسانی و اخلاقی از جمله عناصر تعیین‌کننده در صورت‌بندی جوامع بزرگ و امت‌های انسانی است.

امت‌های انسانی با دریافت وحی و حقایق متعالی، غایت مشترک بزرگ‌تری به نام الله می‌یابند، به ارزش‌های انسانی و اخلاقی نگاهی عمیق‌تر و ایمانی راسخ‌تر دارند، چشم‌اندازی ابدی و نامتناهی فرارویشان گشوده می‌شود و سپس به آن حقیقت انسانی متعالی و تمام‌نشدنی، حسی معنوی، شوری عرفانی و حالت نیاز و تسلیم دارند. در این منظر و در این سطح پیشرفته، تأکید می‌کند باید از کسی تبعیت کرد که به‌سوی خدا انابه دارد: «وَإِنْ جَاهِدَاكَ عَلَىٰ أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبُهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا وَآتِئِ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَىٰ إِلَهِ ثُمَّ إِلَىٰ مَرْجِعِكُمْ فَأَتِبْتُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ» (لقمان: ۱۵).

البته، باید بدین نکته تأکید داشت که راهبری در جامعه همیشه به معنای راهبری سیاسی نیست. راهبری می‌تواند در ساحت‌های گوناگون فرهنگی و اجتماعی رخ دهد؛ همان‌گونه که راهبری ضرورتاً به معنای راهبری فردی نیست، بلکه می‌تواند راهبری اجتماعی (الگو بودن جامعه‌ای در قبال جامعه دیگر) باشد.^۱ هر فردی در هر موقعیتی می‌تواند نسبت به همکار و همسایه خود مطاع باشد. با توجه به این معنای عام مقوله تبعیت و اطاعت، در هر تمدنی همواره تبعیت و الگوبرداری فرد از فرد، همسایه از همسایه و جامعه از جامعه، وجود دارد و افراد، گاه از یکدیگر تقلید و گاه تبعیت می‌کنند. اگر این تبعیت، تبعیتی گتره‌ای نباشد

۱. «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (بقره: ۱۴۳).

و افرادی متبوع و مطاع قرار گیرند که ارزش‌های معنوی دارند و از خودخواهی و خودگروی‌ها دورند، نظام جامعه رو به صلح و اصلاح می‌رود. بدین‌سان، در جامعه‌ای که از «سبیل من اناب» تبعیت می‌شود، هرگز از افراد دنیاگرا و خودمحور تقلید و تبعیت نمی‌شود. اگر از افراد دنیاگرا تبعیت شود، ممکن است زمینه‌های برخورد و اصطکاک اجتماعی در خواسته‌ها و گرایش‌های دنیوی پدید آید.

علاوه بر آیات مربوط به انابه، در آیات دیگر قرآنی، از تبعیت از کسانی که از ذکر خداوند اعراض می‌کنند، نهی شده است: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا» (کهف: ۲۸). براین اساس، از شاخص‌های توحیدی در تمدن اسلامی این است که تبعیت‌ها و تقلیدها، از کسانی نیست که در دنیا غرق‌اند و تبعیت از آنها فرد و جامعه را در رقابت‌های دنیوی سرگردان و متشت می‌کند، بلکه پیروی از کسانی رخ می‌دهد که به حق تعالی توجه داشته باشند و باتوجه به او از من‌های سفلی و خودهای دنیوی، که ریشه همه خطاها و اختلاف‌ها و تنش‌های اجتماعی است، دوری می‌کنند.

۲-۳. شاخص‌های اخلاقی تمدن در قرآن

منظور از شاخص‌های اخلاقی، شاخص‌های مربوط به رفتارهای انسانی در تعامل با یکدیگر است که هر یک از آنها در سطح کلان تمدنی قابلیت تعریف و تحقق دارد. البته روشن است که در این رویکرد به همه شاخص‌های اخلاقی توجه و تأکید نمی‌شود. این قسمت به آن شاخص‌های اخلاقی اشاره می‌شود که اولاً متفاوت از شاخص‌های اخلاقی مدرن باشند؛ ثانیاً قابلیت طرح و بحث در سطح کلان تمدنی را داشته باشند؛ که ما به چند نمونه از آنها اشاره می‌کنیم.

کنش نیک؛ واکنشی نیک‌تر («احسن» در برابر «حسن»)

از شاخص‌های اخلاقی مهم در تمدن‌سازی، نیکی در روابط انسانی است، لیکن نکته

مهم‌تر اینکه رفتار یا گفتار نیک^۱ زمانی بدل به امر طلایی تمدنی، و باعث امواج نیکی در جامعه در سطوح کلان اجتماعی می‌شود که هر کار نیک، کار نیک دیگری را در پی داشته باشد؛ بلکه فراتر از آن، هر امر نیکی، نیکی بیشتر و بهتری را به دنبال داشته باشد: «وَإِذَا حُيِّئْتُمْ بِهِ بِحَبِيبَةٍ فَحَبِّبُوا بِأَحْسَنِّ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا» (نساء: ۸۶). اگر این قاعده در جامعه‌ای به لحاظ فرهنگی نهادینه شود، کمترین، خردترین و کوچک‌ترین امر نیکی موجب و موجب‌بیشترین کلان‌ترین و بهترین عمل نیک در جامعه خواهد بود و این سلسله تا بی‌نهایت ادامه خواهد یافت و هر واکنش احسنی خود مستحق رفتاری بهتر خواهد بود و این روند هیچ‌گاه پایانی نخواهد داشت.^۲ تمدن انسانی در سطوح بی‌نهایت‌ها شکل می‌گیرد. فرایند تمدنی چیزی جز این نیست که سطوح کلان اجتماعی مدام در حال زایش نیکی‌ها و تزریق و توسعه آن در نهادهای اجتماعی و انسانی باشد. این قاعده اخلاقی در قرآن مبنی بر واکنش نیک در برابر رفتار نیک، صرفاً محدود و منحصر به جامعه اسلامی و اجتماع مسلمانان نیست، بلکه می‌تواند در جامعه و تمدن غیراسلامی نیز موجی از نیکی‌ها بسازد و آن تمدن را در فرایند تمدنی‌اش تمدنی‌تر کند.

در جامعه و تمدن اسلامی، علاوه بر اینکه انسان‌ها رفتارهای نیک یکدیگر را به بهترین نحو پاسخ می‌دهند و اعمال خیر در جامعه روزبه‌روز فزونی می‌گیرد، خداوند نیز هر نیکی را به‌طور احسن پاسخ می‌دهد و در آن فزونی و برکت می‌گذارد. این نکته، موج تمدنی رفتارهای نیک را در تمدن اسلامی به مراتب بیشتر و باثبات‌تر می‌سازد. عمل نیک و سخن

۱. «وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» (بقره: ۸۳)؛ «مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا» (بقره: ۲۴۵). گفتنی است علاوه بر گفتار و کردار حسن، امور دیگری مانند بلا و امتحان، رزق و روزی، متاع و بهره‌های دنیوی، و اجر و پاداش، و قول و وعده به مثابه افعال خداوندی در قرآن متصف به وصف حسن و نیک شده‌اند: «وَالْيُسْبُلِي الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (انفال: ۱۷)؛ «وَأَنْ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَتِّعْكُمْ مَتَاعًا حَسَنًا» (هود: ۳)؛ «إِنْ كُنْتُمْ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقْنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا» (هود: ۸۸)؛ «وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (نحل: ۷۵)؛ «يُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا حَسَنًا» (كهف: ۲)؛ «أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا» (قصص: ۶۱؛ فتح: ۱۶).
 ۲. آیه «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيُبَلِّغَكُمْ إِحْسَنَ عَمَلًا» را نیز در همین راستا می‌توان معنا کرد که تعیین کسانی که به وجه احسن رفتار می‌کنند، از اهداف خلقت و آفرینش مرگ و زندگی است.

نیک با ازدیاد و برکتی که از ناحیه خداوند در آن قرار داده می‌شود، تضاعف و تصاعد بیشتری می‌یابد و بالطبع حوزه تمدنی را کاملاً تغییر می‌دهد و تکامل می‌بخشد: «فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَأَنْبَتَهَا نَبَاتًا حَسَنًا» (آل عمران: ۳۷)؛ «وَمَنْ يُقْرِضْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ» (شوری: ۲۳)؛ «مَنْ ذَا الَّذِي يقرضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيضاعفه لَهُ وَ لَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ» (حدید: ۱۱). آیاتی از این دست نشان می‌دهند قرض حسن و بلکه هر رفتار حسن موجب می‌شود خداوند در آن زیادی و برکت قرار دهد و آن را به پدیده‌ای ریشه‌دار تبدیل کند.

گفتنی است این قاعده و قانون اعجاز‌آمیز قرآنی در تمدن‌سازی را نه می‌توان در تاریخ تمدن سکولار پیدا کرد و نه می‌توان در ادبیات و تفکر مدرن از آن نشانه‌ای یافت. در جامعه مدرن، اساس و پایه در انجام کارهای خیر و تکثیر آن، قانون است. فراتر از قانون، فرهنگ عمومی چنین ضرورتی را در اخلاقیات ایجاب نمی‌کند که هر فردی در برابر هر امر نیکی احساس مسئولیت کند و آن را برگرداند و بلکه بهتر از آن را انجام دهد؛ اما در جامعه اسلامی و در تمدن اسلامی هر فردی به موجب انگیزه معرفتی و ایمانی‌اش، در برابر کار نیک سکوت نمی‌کند، بلکه آن را تکثیر می‌کند و می‌کوشد از امری نیک، نیکی‌های بیشتر و بهتری بسازد و به جامعه تزریق کند.

رفع بدی (سیئه) با خوبی (حسنه)

اعجاز اخلاقی قرآن در عرصه‌های تمدنی زمانی برجسته می‌شود که قاعده «دفع سیئه با حسنه» را به قاعده پیشین بیفزاییم. در شاخص‌های اخلاقی تمدن در قرآن، نه فقط باید با کار حسن مواجهه‌ای احسن و بهتر داشت، بلکه باید سیئه و بدی را هم با حسنه و خوبی پاسخ داد. این قاعده، از قواعد درخشان اجتماعی و تمدنی قرآن است که دفع بدی با کار خوب انجام پذیرد و برطرف شود. روشن است این قاعده با آنچه در مسیحیت مشهور است که «اگر کسی به طرف راست صورتت سیلی زد، طرف چپ آن را هم در اختیارش بگذار» کاملاً متفاوت است. در قاعده مسیحی، رفتار ناپسند طرف مقابل صرفاً با سکوت و تحمل اصلاح می‌شود (البته اگر این تحمل موجب تشویق فرد خاطی و تکرار کار خطا نشود)؛ در حالی که در ادبیات قرآنی، در برابر رفتار ناپسند باید حرکتی پسندیده و رفتاری نیک از

خود نشان داد. آنچه فرد خاطی را اصلاح می‌کند، نه تکرار خطای او، بلکه مواجهه با فرد خاطی همراه با نیکی و احسان است که نه تنها او را از کرده خود پشیمان می‌کنیم، بلکه عمل خطا و سیئه او به جای ایجاد موجی از سیئات و بدی‌ها، به حسنه و نیکی بدل، و موجب شکل‌گیری واکنش‌های نیک و حسن می‌شود. به بیان دیگر، با انجام کار خوب در برابر فرد خاطی و احسان به فرد بدی‌کننده، راه برای اصلاح فرد و جامعه باز، و از تسری موج گناه در جامعه جلوگیری می‌شود. همین مضمون را می‌توان معنای آیه ۱۱۴ سوره هود («إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِينَ») در نظر گرفت که در آن نه فقط حسنات فرد سیئات او را از بین می‌برد، بلکه حسنات فرد آن‌گاه که در واکنش به سیئات دیگران انجام می‌پذیرد، موجب توبه و ترک آن سیئه از سوی آنها می‌شود. این تعامل سیئه با حسنه بی‌شک در نظام مناسبات اجتماعی در سطوح خرد و کلان بسیار مهم و موج‌آفرین است. این معنا به‌صراحت در آیه ۳۴ سوره فصلت آمده است: «وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (فصلت: ۳۴). همچنین به این مضمون که از شر گناه و سیئه باید از طریق حسنه خلاص شد، در آیات متعدد قرآنی اشاره شده است:

- وَ الَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ وَرَبُّوهُمُ السَّرَّاءِ وَالْعِلَافِينَ وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (رعد: ۲۲)؛

- ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ (مؤمنون: ۹۶)؛

- أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ (قصص: ۵۴)؛

- ثُمَّ بَدَّلْنَا مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ حَتَّىٰ عَفَوْا وَقَالُوا قَدْ مَسَّ آبَاءَنَا الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ فَأَخَذْنَاهُمْ بَعْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ (اعراف: ۹۵).

در این بین خُلق سه‌گانه «تحمل، عفو و احسان» در جامعه («وَالْكَافِرِينَ الْعَظِيمِينَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ») (آل عمران: ۱۳۴)) از جمله مهم‌ترین شاخص‌هایی است که در هر جامعه و در نظام مناسبات کلان انسانی اثرگذار است: در یک مرحله، «صبر» و «مصابر» («يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا») (آل عمران: ۲۰۰)) موجب تحقق جامعه و توسعه اجتماعی می‌شود و در مواجهه با دیگران قوت و قدرت ایجاد می‌کند

«إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ» (انفال: ۶۵)؛ در مرحله دیگر، کینه و کدورت رفع می‌شود و خطاهای طبیعی انسان‌ها موجب شکاف اجتماعی نمی‌شود؛ در مرحله سوم دومینوی خطا در برابر خطا و گناه در برابر گناه، با عمل نیک و احسان منقطع می‌شود و در برابر هر خطایی، سلسله‌ای از بخشش‌ها و واکنش‌های نیک و احسان به وجود می‌آید.

بنابراین، در نگرش اسلامی، صرفاً تسامح و مدارا نیست که تضاد و تزاخم بین افراد را کنترل می‌کند، بلکه مهم‌تر از آن عفو و بخشش در یک مرحله، و احسان و نیکی به فرد خاطی در مرحله دیگر است. همچنین تسامح در جامعه مدرن، تسامحی است برای کنترل خشونت و جلوگیری از حرکت غضب‌آلود در جامعه‌ای که افراد یکدیگر را گرگ تلقی می‌کنند (رویکرد سلبی)، ولی تسامح در فرهنگ اسلامی نه برای دوری از شر دیگران، بلکه در جهت تکریم دیگران است، و در وضعیت خطا و گناه نیز نباید به سرعت و به سهولت درصدد انتقام و تنبیه برآمد.

در قرآن راه‌های متعددی درباره اینکه چگونه و با چه روشی می‌توان سیئه را با حسنه دفع کرد، ذکر شده است که از آن جمله می‌توان به عفو و بخشش، فضل و احسان، اعتماد و مشورت، استغفار و دعا و اصلاح در برابر رفتار نادرست اشاره کرد:

- وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَىٰ وَلَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ (بقره: ۲۳۷)؛

- الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل عمران: ۱۳۴)؛

- فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران: ۱۵۹)؛

- وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ (شوری: ۴۰).

۳-۳. شاخص‌های اجتماعی تمدن در قرآن

از عناصر مهم قرآنی در پروسه دینی یک تمدن، نصیح و نصیحت اجتماعی (توبه: ۹۱) در یک مرحله، و امر به معروف (آل عمران: ۱۰۴)، امر به قسط و عدالت (آل عمران: ۲۱)، و نهی از فحشا (نحل: ۹۰)، فساد (هود: ۱۱۶)، سوء (اعراف: ۱۶۵)، و منکر (توبه: ۷۱) از سوی دیگر است. روشن است که چنین عنصری در واحد کلان اجتماعی، مؤلفه‌ای کاملاً تمدنی

و شاخصی است در ارزیابی فرایند تمدنی و دینی شدن آن تمدن. نکته مهمی که در این باره وجود دارد، این است که اساساً نصیح و نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر و اقامه قسط و عدل، مقولاتی‌اند که در میان مردم و در بستر فرهنگی جامعه رخ می‌دهند. در حقیقت، امر به معروف و نهی از منکر بین مردم و در میان افراد جامعه رخ می‌دهد؛ همان‌گونه که عامل قسط و عدل در جامعه هم خود مردم‌اند. به بیان دیگر، از این منظر، عدالت پیش از آنکه اعطای سیاست‌مداران و حاکمان به مردم باشد، عطیه‌ای است که مردم به یکدیگر می‌دهند و در حق همدیگر جانب انصاف را مراعات می‌کنند (ر. ک. مانده: ۸؛ اعراف: ۸۵؛ انعام: ۱۵۲؛ هود: ۸۵).

عنصر دیگری که می‌توان از آن به‌عنوان شاخص اجتماعی در قرآن یاد کرد، اصلاح بین مردم (نساء: ۱۱۴؛ انفال: ۱)، یا اراده اصلاح در جامعه («إِنَّ يَرِيدًا إِصْلَاحًا يُوَفِّقُ اللَّهُ بَيْنَهُمَا» (نساء: ۳۵)) یا اصل مطلق اصلاح و جبران بدی‌ها و سمومات اجتماعی («إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ») (نساء: ۱۴۶)) است. بی‌شک، اصلاح بین مردم، اقوام، ملل و جوامع گوناگون انسانی و اسلامی، مقوله‌ای دینی، اسلامی و قرآنی است که موانع مخمل نظام مناسبات انسانی را مرتفع و فرایند صورت‌بندی روابط انسانی را در تمدن تسهیل می‌کند. اصلاح، آن هم در سطوح کلان اجتماعی در میان نهادها و احزاب گوناگون، گروه‌های بزرگ و ادیان ابراهیمی و مذاهب اسلامی، موجب شکل‌گیری و سامان یافتن مناسبات کلان انسانی، و رخدادهای انسانی بزرگی در سطح تمدن می‌شود. بسط این معنا و تبیین ابعاد اجتماعی آن و پیامدهای فرهنگی و تمدنی‌اش، به‌ویژه در مقایسه با تمدن سکولار غرب، شاخص‌های ناب دینی در تمدن و آینده تمدن اسلامی را واضح‌تر می‌سازد و اسلامی بودن تمدن را معنادارتر می‌کند.

شاخص اجتماعی دیگر در تمدن از نظر قرآن، برادری انسانی است که در آن، نظام مناسبات انسانی و اجتماعی، نه صرفاً براساس قانون، بلکه براساس تقارب انسانی (در اخوت انسانی) و برادری دینی (در اخوت دینی و اسلامی) رخ می‌دهد. شمولیت اخوت انسانی و توسعه و رشد همین اخوت انسانی در اخوت اسلامی می‌تواند مقوله اخوت را در سطح تمدنی مفهوم و مفید، و بلکه تبدیل به شاخص مهم در پروسه تمدنی کند. به بیان

روشن‌تر، اخوت انسانی که اخوتی است برآمده از مشترکات انسانی، خود زمینه انسجام عام اجتماعی را آن‌هم براساس فطرت مشترک انسانی به وجود می‌آورد.^۱ مهم‌تر اینکه، اخوت دینی و اسلامی اخوتی خارج از چهارچوب اخوت انسانی نیست، بلکه ادامه و تکامل اخوت انسانی است. درحقیقت با استمداد از وحی و آموزه‌های وحیانی در اسلام، با شکوفایی فطرت‌ها، اولاً اخوت بین انسان‌ها بیشتر می‌شود؛ ثانیاً مسلمانان در پرتو پرورش اسلامی، به دیگران انس بیشتر می‌یابند و کرامت و ارزش انسانی انسان‌های دیگر را بیشتر درک و مراعات می‌کنند.

تقوا، مقوله دیگر قرآنی و از عناصر و شاخص‌های انحصاری تمدن در نگره اسلامی است. هرچند در نخستین نگاه تقوا، امری فردی و باطنی است، دقت در آیات مربوط به تقوی نشان می‌دهد که تقوی جنبه‌های اجتماعی نیز دارد و موجب مصونیت اجتماعی در برابر دشمنان (إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لَا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا) (آل عمران: ۱۲۰)، نصرت الهی (بَلَىٰ إِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا وَيَأْتُوكُمْ مِنْ فُورِهِمْ هَذَا يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ) (آل عمران: ۱۲۵)) و گشایش و نزول برکات آسمانی و زمینی (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) (اعراف: ۹۶)) می‌شود. جالب اینکه تقوی در برخی از آیات منحصر به مسلمانان نیست، بلکه اهل کتاب هم می‌توانند اهل تقوی باشند، همان‌طور که طبق آیات نخست سوره بقره، تقوا پدیده‌ای پیش از ایمان است، نه پس از آن. تقوا است که زمینه‌های ایمان به کتاب و عمل به آن را فراهم می‌کند. نکته مهم، امکان نهادینه شدن تقوی در عقلانیت عمومی جامعه است که می‌تواند به تعبیر مارشال هاجسن، در سطوح کلان تمدنی موجب انسجام، هویت، و وحدت شود و عوامل مخمل نظم اجتماعی و نظام مناسبات انسانی را از میان بردارد. از همین منظر، اگر نهادهای اجتماعی و مذهبی براساس تقوا شکل گرفته باشند، ماهیتی متفاوت با کارکردهای ویژه اجتماعی خواهد داشت تا نهادی که نه براساس تقوی، بلکه براساس گناه و فساد شکل گرفته باشد: «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ

۱. برای مطالعه بیشتر در این باره ر. ک. حبیب‌اله بابائی، «اخوت انسانی و پیامدهای اخلاقی آن در عرصه جهانی (بر پایه اندیشه آیت‌الله جوادی آملی)»، حکمت اسراء، پاییز ۱۳۹۱.

مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ... أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٍ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرُفٍ هَارٍ (توبه: ۱۰۸ و ۱۰۹).

نتیجه‌گیری

آنچه از شاخص‌های مدرن گفته شد، همه در صورت‌بندی جامعه و سپس تمدن بزرگ بسیار مهم است. نمی‌توان تمدنی را تأسیس کرد، ولی گستردگی لازم در تمدن (باتوجه‌به انواع گستردگی که مطرح شد) در آن وجود نداشته باشد؛ نمی‌توان تمدنی را به وجود آورد که در آن آسایش لازم وجود ندارد؛ نمی‌توان تمدنی به وجود آورد که در آن خشونت و جنگ بر صلح و آرامش غلبه دارد؛ همچنین نمی‌توان تمدنی را خلق کرد که فاقد نظم و قانون باشد. با همه اینها، نکته مهم، برجستگی برخی شاخص‌های تمدنی در یک گفتمان و فراموشی برخی شاخص‌ها در گفتمانی دیگر است. چرا در ادبیات مدرن در میان همه شاخص‌ها و عوامل انسانی و اجتماعی، بر مقوله «کنترل خشونت» تأکید می‌شود؟ چرا آسایش و رفاه نسبی در یک تمدن، جزو محورهای اصلی قلمداد می‌شود و در تمدنی دیگر، نه به آسایش، بلکه آرامش تأکید می‌شود؟ همین پرسش را درباره دیگر شاخص‌های مدرن تمدنی هم می‌توان ذکر کرد و درباره خاستگاه هر یک در دنیای مدرن به تأمل نشست.

در این باره گفتنی است برجستگی یک شاخص یا شاخص‌های خاص در یک تمدن، برآمده از منطق نیازها و منطق باورهای اجتماعی (عقلانیت اجتماعی) است که باعث می‌شود عواملان و بازیگران تمدن، برخی از مقولات را مهم نشان دهند و برخی مقولات را نادیده بگیرند. همین مقوله موجب تفاوت تمدنی از تمدن دیگر می‌شود؛ به گونه‌ای که تمدن‌ها در عین اذعان به شاخص‌های عمومی، باهم رقابت و گاه نزاع می‌کنند. اگر تمدنی مانند تمدن روم بر ضرورت توسعه و گستردگی تأکید می‌کند، برای آن است که گستردگی لازم را ندارد و به لحاظ جغرافیایی یا تاریخی در تنگنا و محدودیت قرار دارد. همچنین اگر تمدنی در پی ایجاد صلح و آرامش است، بیشتر به سبب زیاد بودن زمینه‌های خشونت و برخورد در آن جامعه است. همین‌طور اگر در جامعه‌ای بر آسایش و رفاه تأکید می‌شود، به این دلیل است که آن جامعه رفاه و آسایش لازم را ندارد و می‌خواهد در فرایند تمدن‌سازی

آنها را جبران کند. درحقیقت تمدن باید نیازهای محلی، ملی و فراملی یک قوم و ملتی را تأمین کند. نمی‌توان تمدنی داشت، ولی نیازهای کلان آن جامعه را تأمین نکرد و پاسخ‌های غیرمربوط به مسئله‌های محلی داد. اساساً نیازمحور بودن تمدن، روشنگر این معناست که هر تمدنی معطوف به نیازهای تاریخی، محلی و بومی افراد همان تمدن است و شاخص‌های برآمده از نیازهای آن جغرافیا و تاریخ را نمی‌توان به همه‌جا تعمیم داد. نمی‌توان توصیه کرد که همه تمدن‌ها باید همه شاخص‌های تمدنی غرب را با همان مبانی و ارزش‌ها و با همان تفاسیر و تبیین‌ها بپذیرد و پیاده کند.

در نگرش اسلامی و قرآنی، علاوه بر اینکه همین شاخص‌های مدرن با بازخوانی انتقادی و تفسیر دوباره از آن در شبکه معنایی و فرهنگی دنیای اسلام درخور توجه است، شاخص‌های افزوده دیگری وجود دارد که برخاسته از انسان‌شناسی و جامعه‌شناسی اسلامی و قرآنی است و نمونه آن را به‌آسانی نمی‌توان در ادبیات مدرن و دنیای کاپیتالیستی غرب یافت.

شاخص‌های قرآنی تمدن که در این نوشته بدان اشاره شد، شاخص‌هایی است که می‌تواند تمدنی مترقی و پیشرفته در انسانیت ارائه دهد و در مواجهه با پیشرفت‌های انسانی دیگر تمدن‌ها تحدی کند. از سوی دیگر، همین شاخص‌ها می‌تواند تمدن اسلامی را از تمدن‌های رقیب همچون تمدن غرب، متمایز و متفاوت سازد. به بیان دیگر، ما شاخص‌هایی از قرآن را ارائه کردیم که تمدن غرب (چه در مقام تحقق و چه در مقام تفکر تمدنی) فاقد آنهاست. اما اینکه الگوی تمدنی اسلام با استفاده از همین آموزه‌های قرآنی چگونه است؟ تجربه تاریخی مسلمانان و وضعیت زیستی امروز جهان اسلام با این آموزه‌ها و شاخص‌ها چقدر متفاوت است و تمدن اسلامی با تمدن مسلمانان چه میزان دور افتاده است؟ از پرسش‌های مهم دیگری است که خارج از قلمرو این مقاله است و شاید در آینده بتوان بخشی از این پرسش‌ها را پاسخ گفت.

کتابنامه

قرآن کریم.

هومر (۱۳۷۸). اودیسه (سرود چهاردهم)، ترجمه سعید نفیسی، تهران، علمی فرهنگی.

Bierstedt, Robert (1966). "Indices of Civilization", the American Journal of Sociology, Vol. 71, No. 5 (Mar., 1966).

Boris, Kapustin (2009). "Some Political Meanings of 'Civilization'", Diogenes, Paris, France, No. 56.

Callingwood, R. G. (1947). The New Leviathan, or Man, Society, Civilization, And Barbarism, Oxford, Clarendon Press.

Gong, Gerrit W (2002). "Standards of civilization today", in Mehdi Mozaffari, Globalization and Civilizations, Routledge.

Jacobson, N. P (1952). "The problem of Civilization", Ethics, Vol. 63, No. 1 (Oct., 1952).

Kumar, Ravindra, the Fundamentals of Civilization (www.Fredsakademiet.dk/library/kumar/kumar3.htm).

Mazlish, Bruce (2001). "Civilization in a Historical and Global Perspective", International Sociology Vol, 16, No 3.

McKeon, Richard (1981). "Philosophy as an Agent of Civilization", Philosophy and Phenomenological Research, Vol. 41, No. 4.

Newman, Jay (1979). "Two Theories of Civilization", Philosophy, Vol. 54, No. 210. (Oct., 1979).

Robert A, Paul (1998). "The Genealogy of Civilization", American Anthropologist, New Series, Vol. 100, No. 2.

Szakolczai, Arpad (2001). "Civilization and its Sources", International Sociology, 16: 369.

Tiryakian, Edward A (2001). "Introduction: The Civilization of Modernity and the Modernity of Civilizations", International Sociology, 16: 277.